

پُرْتُ

* سیاسی - اجتماعی - انتقادی و... گل آقایی! *

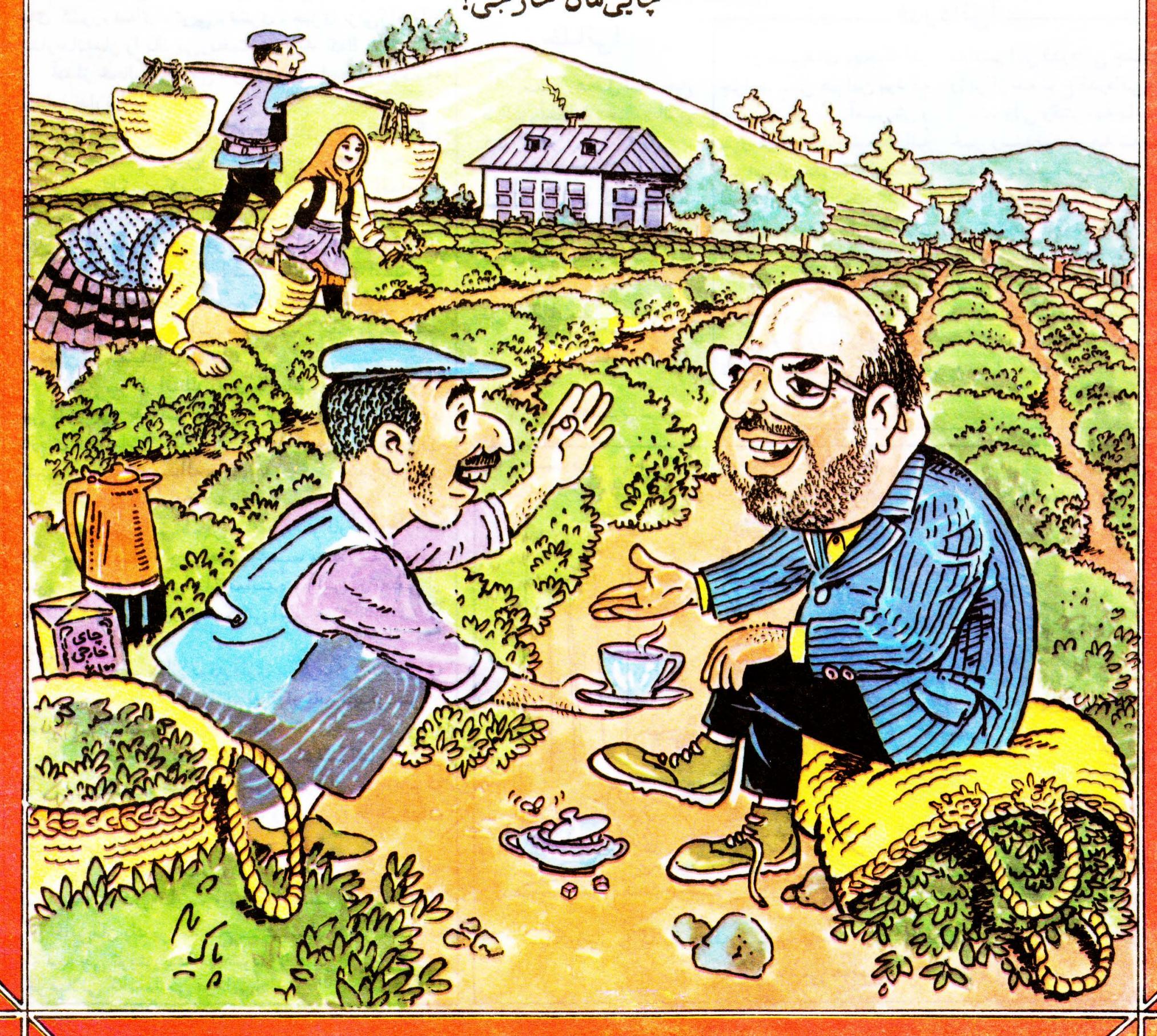
شماره نهم - سال اول
سه شنبه ۲۷ آذر ۱۳۶۹ ریال

وزیر کشاورزی. از وضع تان راضی هستید؟

کشاورز. چرا نباشیم، از صدقه سر شما برجامان
خارجی، گوشت مان خارجی، گندم مان خارجی،

چایی مان خارجی!

«واردات چای آزاد اعلام شد.»



سوال و جواب!

ای صاحب مجله، گل آقا! مهریان
صاحب نشان و نام، به ملک سخنوری
دارم سوالی از تو، که این وضع منطقه
یک جنگ واقعی است، و یا جنگ زرگری?
بسنیدهایم، ما سخن بوش و میتران
گفتار گوریاچوفی و هم نطق تاچری!
آیا کویت دارد از این، چشم دایگی؟
یا طالب است زان دگری مهر مادری
برگو که چیست اصل قضیه، در این میان
پاسخ بده به بنده و بنمای داوری
»دکتر برهان الدین میرمنصوری«

گل آقا:

اصل قضیه، بر سر نفت است، و السلام
باقی تمام یاوه و حرف دری وری!

نقاش

پسر: باباجان، می بینی
شهردار چه فواره‌های
قشنگی توی میدانها درست
کردد؟

پدر: آره باباجان،
می بینم. یادش بخیر آن
قدیمها یک شهردار داشتیم
که به «شهردار فواره‌ای»
مشهور بود. او هم فواره‌های
قشنگی درست می کرد.

پسر: پس شهردار
خوب، باید فقط فواره درست
کند؟

پدر: نخیر... باید
رنگ هم بکند!
»طلبکار«

قدرتانی!

از خبرهای بهجت اثر بدانیم این قدردانی جناب
جراید یکی هم این بود که وزیر از چه نوع قدردانی‌ها
جناب وزیر آموزش و است. ولی وقتی به پایان
پرورش از اقدام شجاعانه خبر رسیدیم متوجه شدیم
سرایدار مدرسه «سمیه» که این قدردانی هم از آن
لردگان در گشتن گرگ قدردانی‌های معمول و یک
مهاجم به دانش آموزان «دست درد نکند» خشک و
قدرتانی کرده است. خالی بوده است! خوش
ناگفته نماند که ما از انصاف نگفته که اقلًا پوست
خواندن این خبر خوشحال و روده گرگ را به عنوان
شدیم و آن را با ولع هرچه جایزه به سرایدار مدرسه
تمام‌تر تا به آخر، کلمه به بدنه!

کلمه از نظر گذراندیم تا
سیدنا

خلبانی!

مدیر عامل مجتمع
عالی آموزش خلبانی
کشوری در تبریز:
«مردم باید همان طور
که به دریافت گواهینامه
رانندگی اقدام می کنند.
برای دریافت گواهینامه
خلبانی و پرواز با هواپیما
نیز اقدام نمایند!»

آسمان: وا دم
باندی !!
»مشهوری تبریزی«

۱ - «بیست درصد به حقوق کارمندان دولت اضافه خواهد شد».

۲ - «با افزایش حرکت و ضمی زمین، طول روز به میزان شصت میلیارد ثانیه کاهش یافته است».



- حقوقتان را که ما اضافه کردیم. ساعت کارتان را هم که طبیعت کم کرد ...
دیگر چه می خواهید؟

سو مقاله

حرف حساب

دو گفتمه

تشر !!

در اوضاع و احوالی که خوانندگان عزیز منتظرند تا «گل آقا» هر هفته یکبار با نوشتن یک سر مقاله، جمیع مشکلات و معضلات داخلی و خارجی را تعزیز و تحلیل و حل‌جاتی و حل و فصل و رتق و فتق کند (کاری که بلا تشبیه بعضی از برادران در بعضی از نطق‌ها و خطابهای می کنند) و در شرایطی که خودمان هم به قول بعضی از برادران وزارتخارجه‌ای «پتانسیل لازم»! برای این کار را در خودمان مشاهده می نماییم، این «شاغلام»، با سوءاستفاده از مقام ویژه‌ای که نزد ما دارد و با بهره‌گیری از نیاز ویژه‌ای که ما به ایشان داریم، یقمان را محکم چسبیده که :

- برادر گل آقا! شما نمی خواهی به این مسئولان چای کشور، تنمای - توپی - تشری - چیزی بزنی؟ اوضاع آبدارخانه‌مان را پاک بی‌ریخت کرده‌اند که!! آدم از خجالت، آب می شود وقتی شما مهمان داری، ما دیشلمه نداریم!

می گوییم : برادر شاغلام! قربان آن عقل حضر تعالی برrom که عین کره زمین، گرد است ... آن هم با مختصر اعوجاجی! اکنون که چشم جهانی در انتظار اقدامات گل آقا! مان است تا به یک ضربت قلم، گره از مشکلات جهان بگشاییم و یا لااقل در زمینه سائل منطقه‌ای که اقل آن دعوای برادر صدام (!) با شیخ سابق کویت است، یک مطالب تکان دهنده‌ای بنویسیم که صاف، بچسبید به دیوار تاریخ! جناب تعالی در این هیر و ویر، یقه بی‌صاحب مانده‌مان را چسبیده‌ای که چی؟ یعنی سر کار انتظار داری ما بیاییم دعوای متروکه بین تلویزیون با پلیس قضایی و آل طمعه و قوه قضائیه و پاره‌ای مکاتبات تاریخی فیما بین بعضی ارگان‌ها را ول کنیم، بپردازیم به مسئله چایی که چی؟ که حضر تعالی در آبدارخانه، «مسئل‌دار» گردیده‌ای؟

هیچ می دانی همین حالا که سر کار عالی، وقت عزیزمان را بیخود و بیجهت، غصب و تصرف عدوانی نموده‌ای، بعضی از برادران نماینده مجلس در بعضی از نطقه‌ای قبل از دستور، چه بیاناتی ایراد می فرمایند؟ هان؟ می دانی؟

یعنی حضر تعالی توقع داری در گرماگرم بحث روی لایحه بودجه سال ۷۰ بپردازیم به آبدارخانه مافنگی سر کار که چی شده؟ سماورت سرد گردیده؟

آخر، عزیزم - جانم - عمرم - شاغلام! ما اگر اهل تشر زدن بودیم، اولینش را به خود حضر تعالی می زدیم که اوقات‌مان را الکی تلخ نموده، وقتیان را با حرفهای کتره‌ای می گیری!

برو پدر جان! خدا روزیات را جای دیگر حواله کند ... ما گل آقا! میم و برای استمرار و تداوم راه گل آقا! مان یک برنامه پنج - شش ساله تدوین نموده‌ایم که همه چی تویش پیدا می شود، الا همین خزعبلاتی که شما می فرمایی!

کل آقا

«قضات اجازه ندارند پر ونده ای را بیش از حد متعارف نگهداشند.»



- این پرونده ها «بیش از حد متعارف» روی میز مونده، ببرمش بایگانی؟!



شوخی با همکاران

اطلاعات - وزیر نیر و در مشهد اعلام کرد: عملیات احداث هفت سد بزرگ در کشور بزوی دیگر آغاز می شود.
گل آقا - می ترسم هفتاد تا سد دیگر بسازند، باز ما زیر نور شمع، جلسه هیئت تحریریه را تشکیل بدیم!
رسالت - پایگاه زیرزمینی صدام در عمق چهل متري قصر وی بنا شده و دو کیلومتر مربع وسعت دارد.
مش رجب - باز هم می گویند صدام در عراق «پایگاه! ندارد!»

جمهوری اسلامی - افراد فقیر و کم بضاعت فرزندان بیشتری به دنیا می آورند.

غضنفر - هر که طفلش بیش، فقرش بیشتر!

جمهوری اسلامی - گوریاچف گفت: باید یک اخطار جدی به صدام داده شود.

غضنفر - پس معلوم شد اخطارهایی که تا حالا داده شده، همه اش شوخی بوده!
رسالت - بودجه سازمان صدا و سیما کاهش پیدا کرد.

مش رجب - اگر موجب کاهش برنامه های تکراری اش بشود که کار بدی نیست!

اطلاعات - عراق که سلاحهای میکربی و شیمیائی در اختیار دارد، بزوی به سلاح هسته ای هم دست می یابد.

گل آقا - گل بود به سبزه نیز دارد آراسته می گردد!
جمهوری اسلامی - همسر بوش گفت: «سگ من بیشتر از من از بحران منطقه آگاه است.»

مش رجب - ضرب المثلش را هم داریم که «سگش به از خودش است!»

دنیای ورزش - فوتبال تهران گرمای لازم را ندارد.

گل آقا - تازه شده عین منزل ما!

کیهان - خوب است ستادی برای پیگیری و عده هایی که مسئولان مملکت به مردم می دهند تشکیل شود.

مش رجب - و بعدش هم خوب است یک ستاد دیگر تشکیل شود برای پیگیری عملکرد همین ستاد!

جمهوری اسلامی - ۱۴ هزار پزشک طی پنج سال آینده جذب مراکز درمانی کشور خواهند شد.

غضنفر - پس تا پنج سال دیگر مشکل «رشد جمعیت» حل خواهد شد!

جمهوری اسلامی - عده ای از پسران جوان موی سر خود را بیشتر از یال اسب بلند می کنند.

گل آقا - اسب حیوان نجیبی است!

اطلاعات - دماوند چوب همچواری با تهران را می خورد.

مش رجب - تهران هم چوب سیب زمینی گران دماوند را!

«کل توبی» + «سایر چه ها»

حلوا ارده!

هر که در دنیای فانی بول باد آورده دارد
با غد دارد، بنز دارد، کاخ دارد، برده دارد!
کلبه پنجاه میلیونی او بالای شمران
از حریر و اطلس و دیبا و محمل پرده دارد
می خورد هر صبح همراه عسل شیر فراوان
تخم مرغ نیم بندش نیز چندین زرده دارد
تا که نتواند ز دیوارش رود دزدی به بالا
از چندین دور حیاط خانه خود نرده دارد
«لیس للانسان الا ماسعی» می گوید اما
خویش اموال فراوان سعی ها ناکرده دارد!
بره بربیان بود هر شب فراز سفره او
«شاطر» بیچاره نان منهای حلوا ارده دارد!!
«شاطر حسین»

مدارج ترقی!

پدری را پرسیدند:
فرزندت مدارج ترقی را
چگونه طی می کند؟
گفت: با درس خواندن
در مدرسه غیرانتفاعی! و
ادامه تحصیل در دانشگاه
آزاد!
«حکیم باشی»

طنز ورزشی!

گفته می شود که «علیرضا سلیمانی»
کشتی گیر ۱۲۰ کلیوی،
هموزن خود «رضا سوخته سرایی» را به تشك
فراخوانده و اعلام کرده
است که اگر سوخته سرایی
با او کشتی یک‌گیرد،
پانصد هزار تومان به او
خواهد داد. ما به صدق و
کذب این موضوع، کاری
نداریم ولی اگر این مسابقه
انجام شود، در این عالم
بی گوشتی، گوشت ندیده ها
دویست و شصت کیلو
گوشت مخلوط را تماسا
خواهند کرد که قیمت تمام
شده آن پانصد هزار تومان
است!

«تو دل برو»

«با موافقت شهرداری، صاحب یک قنادی با اهدای اتومبیل بنز
به شهرداری، جواز کسب گرفت.» - کیهان



گفتگوی خانگی!

زن حسن آقا همینطور پشت هم سرش پاد می کشید
که:
- «... ساده! خوش خیال! پخمه! می گفتی نبض
اجتماع دست من است. پیش بینی هایم رد خور ندارد. من
بالاخره توی این اجتماع یک کارهای می شوم. می دام
چی باید پوشید و با کی باید رفت و آمد کرد. چی باید
گفت و چی باید شنید. اسمت را عرض کردی. گفتی
دیگر بیژن صدایم نکنید. هر چی دوست و رفیق ریش و
سبیل تراشیده داشتی، رفت و آمد با آنها را قطع کردی.
حالا همه آنها دستشان به دم گاوی بند شده. خانه و زندگی
ما را بهم ریختی. صد دفعه رفتی توی انباری و هر چی
داشتم و نداشتم سپر دی دست سپور محله و گفتی اینها
در دسر درست می کنند. نوارهای موسیقی را انداختی
توی سطل آشغال حالا آنها را دهلا پهنا از نوار فروشی کنار
خیابان می خری! دستکش های بوکس پسره را با چه
سرزنشی از دستش در آوردی و سر به نیست کردی.
تخته نرد را شکستی و چرا؟ چون پشتش صفحه شترنج
بود. مرد حسابی! این بود آنهمه ادعائی که داشتی؟ گفتی
من شعور سیاسی دارم، چیز سرم می شود! حیف از آن
روسری های کوچک گلدارم که قاب دستمال شد! حالا-
هر کدامش را توی بوتیک های بازار صفویه چند هزار تومان
می فروشنند. روسربی من هیچی. کراوات های خودت را هم
به شمن بخس فروختی! حالا پس فردا که بدون کراوات
توی اداره راهت ندادند، مجبوری که همان را ده برابر
قیمت بخری. خوب شد... دلم خنک شد...!»



می پرسید حسن آقا در جواب چه می گفت؟ بله؟
هیچی... تمام این سر کوفتها و زخم زبانها را
می شنید و جیکش در نمی آمد!
«وجید القلم»



دکوئیار - از خر شیطان بیا پایین!
صدام - برو بابا... خود شیطان بزرگ گفته سوار شو، حالا تو میگی بیا پایین؟!

وضع دنیا!

از ما می پرسند: چی
شد که وضع دنیا «درهم
برهم» شد و مسبب اولیه
آن، کی بود؟

عرض بـ
حضورتان: اولین بار که
وضع دنیا، درهم برهم شد،
باعث و بانیش میوه فروشها
بودند که «درهم»! را بوجود
آوردنند!
بعد از آنها، خریداران
بودند که عنوض اعتراض،
چشم «برهم» نهادند و چیزی
نگفتند در نتیجه، این وضع
درهم و برهم دنیا بوجود آمد
که خودتان دارید می بینید!
پس اینکه می گویند:
«ابر قدرتها» در این کار
دخالت داشتماند، کذب
محض است!
«گل مولا»

نکته

علت اینکه وزارت
صنایع را به دو بخش سبک
و سنگین تقسیم کرده اند این
است که دیگر کسی نیاید
عملکرد این وزارت را سبک
و سنگین کند.
«ترازو»

آی آقایان!!

شعر نو



آی، آقایان که در کار تماشاید!
یک نفر دارد سرش را می زند محکم به دیوار اتاقش
بسکه خوشحال است!
یک نفر دارد به روی بام خانه، می کشد فریاد
از شادی!

□ □ □
آی... خانها!
یک نفر دارد در اینجا می فرد

چون هندوانه
سینه اش را از خوشی
با شرط چاقو! مفت!

وای ددم! انگار صاحبخانه دارد می رسد از راه!
آی، آقایان که روز و شب به فکر مردمان هستید!
وعده هاتان را شنیدم من!
و... چشیدم لذت شعر سپید
وام مسکن را!

ای وزارت خانه مسکن؟!
پس شما ما را گرفتید!

□ □ □

آی آقایان و خانها!
در همان وقتی که در فکرید،
در همان وقتی که می دانم نمی دانید
(یا که اصلاً من نمی دانم که می دانید!)
در چه هنگامی بگویم من!
یک نفر دارد که دست و پای دائم می زند»
در توی ویلاش!

او نمی داند «کرایه خانه» درش چیست!
و ریالی از حقوقش را برای آن ندادست!

□ □ □

آی، آقایان که پشت میز در کار تماشاید!
یک نفر دارد پس انداز و حقوق کارمندی را
می گذارد در کف مجر
و حدود شانزده ماه دگر
بعد از گذشت
شصت و شش سالی پس از امروز!
می تواند در میان خانمهای سازمانی خفت?
آنقدر ارزان که یعنی مفت?

□ □ □

آی... آقایان!
من عیال نازنینم خانه ببابای خود ماندهست!
و پدرزن، بنده را از خانه اش راندهست!
چون نشد پیدا برآمان سرپناهی کوچک و ارزان
در همه تهران.

پس بفرما،

در کجای این شب تیره بیاویزم قبای ژنده خود را،
ای وزیر مسکن ایران!

ن. شلم



اشعار الاخبار از گوش و گنار بطور اختصار

«شورای آلودگی شهر تهران تشکیل می شود.» - ابرار
شود شورا بپا از بهر دود
که تا آلودگی گردد ز دود
بگو آلودگی آنسان شد از حد
که عالم را به ماتیره نموده!

* * *

«کیفیت محصولات کارخانه های بزرگ تولید کننده کفش روز
به روز بدتر می شود.» - جمهوری اسلامی
بتر از روز پیشین می شود کفش
نکرده باشد، شود وارفته و پخش
بباید نعل کردن پای خود را
دوان آنگه شدن با سرعت رخش!

* * *

«برای جماعت حقوق بگیر، نرخ اجاره سنگین ترین هزینه
است.» - اطلاعات
چوبگرفتم حقوق از اداره
بکرم بهر خرجش استخاره
ندا آمد که ای مقروضی مفلس
بود این که فقط بول اجاره!

* * *

«بعضی از مرغ فروشها به ازای هر نفر بابت مرغ کوبنی،
بیست تومان اضافه از مشتری می گیرند.» - کیهان
سخن گوییم نه از روی گزاره
شدم از مرغ و از تخمش کلافه
فروشنده ز من خواهد به صد اخم
علاوه بر کوبن، بول اضافه!

* * *

«کار به جائی رسیده است که حتی وزیر بازرگانی هم از
تشیفات زائد اداری می نالد.» - سنبه
رسیده کار ما اکنون به جائی
که می نالد وزیر از نارضائی
خداآندا خودت رحمی بفرمای
که نبود غیر تو مشکل گشائی!

* * *

«شهر وندان کرج همچنان گرفتار کمبود گاز مایع
هستند.» - رسالت
دهانم از تعجب باز باشد
کرج هم مثل ماکم گاز باشد
در آنجا نیز سهم مردم از گاز
 فقط عور و ادا و ناز باشد!

«اندک»

جدول زمان بندی

جدول توزیع خودرو:

رمز جدول: هر
کسی طاووس
خواهد، جور
هندستان کشد!

طرح: وزارت

صنایع

حل کننده: صبر

جمیل (۱۹۵ ساله!)

- جدول قطع برق:

رمز جدول: خانه

درویش را شمعی به از

مهتاب نیست!

طرح: وزارت نیرو

حل کننده: چراغ موشی

- جدول کوپن کالاهای

اساسی:

رمز جدول: بزک نمیر

بهار میاد!

طرح: وزارت دارایی

حل کننده: سماق (برای

مکیدن!)

- جدول کنار خیابان:

رمز جدول: نسیم خلد

می وزد مگر زجویارها!

طرح: شهرداری

حل کننده: با عرض

معذرت این یکی، حل

کننده ندارد!

«ترازو»

تبلیغات!

«خمیر دندان فریر همان «فورمول - ام» بلند اکس است.»

خمیر دندان کیش همان بلند اکس آنتی بلاک است.

خمیر دندان کام همان «بلند اکس» بلند اکس است.
شرکت «گل پسند» نیز همان شرکت «بلند اکس»
سابق است!»

«از یک آگهی تجاری»
- دلارهایی هم که بابت تولید آنها از مملکت خارج
می شود همان «ریال» است که به قصد اعتلای صنایع
داخلی، از جیب آدمهای خوش خیال فعلی به جیب صاحبان
شرکت بلند اکس سابق! می رود.»

- آهای... «قلی!»

اینکه شد تبلیغ بلند اکس؟! به «شاغلام» گفتیم متن فوق را
«تبلیغات» محسوب کرد، پوشش را سر بر ج از مواجهت کسر
بگذارد!»

اتوبوس

از خیابان هر اتوبوسی که می آید پر است «مزاح»
این هیولاگرچه کم کار است اما پر خور است

صبح از بهر خرید نان سوارش می شوی
عصر برمی گردی و بیسی که نانت آجرست

از مسافر چون صفر تشکیل شد در ایستگاه
طول آن صفر از قنات آباد تا سیلاحور است

پای در ماشین نهادن کار هر بی بنیه نیست
بلکه مخصوص گروهی قلچماق و قلدراست

در سواری گر ندارد باک از مشت و لگد
یا بود کاراته باز آن پهلوان یا بوکسور است

ورنه هر فرد ضعیفی وقت بیرون آمدن
در بدر چون من به دنبال دوا و دکتر است

دوره ماشین سواری طی شد و در عصر ما

دور دور قاطر و اسب و الاغ و اشتراست

«هوایساهای ارتشی به حمل و نقل مسافران عادی می پردازند.»



کلارا

توجه به روستا!

«باید با فراهم آوردن
امکانات رفاهی و درمانی و
تفریحی و آموزشی،
روستائیان را در
روستاهایشان نگه داشت و
از مهاجرت آنان به شهرها
جلوگیری کنیم»

بکی از مسئلان

- حالا نمیشود با اعلام
کوبن دوبله قند و شکر
روستایی این کار را بکنید؟!
شلتوك»

کتاب گرانقیمت!

پدر: می گویند در شهر
«آمریتسار» هندوستان
ساختمان بزرگی وجود دارد
که در آن فقط یک جلد کتاب
نگهداری می شود. جلد این
کتاب با طلا تزیین شده و
خیلی گرانبهاست!

فرزند: باباجون...! در
مدرسه ماه م فقط یک جلد
«کتاب علوم» وجود دارد!
خانم معلم ما می گوید که در
آموزش و پژوهش منطقه ما
از این کتاب، فقط همین یک
جلد است. جلد این کتاب
راهم طلا می گیرند؟
پدر: نه باباجون...! ما
اگر اینقدر طلا داشتیم،
مجسمه مسئلان کتابهای
درسی را طلا می گرفتیم!
«تولد برو»

می کند: فقط در پی منافع و علایق خویش باش، بدی کن
ولی چنان بنمای که قصد نیکی داری، طماع باش و در
جمع مال بکوش، تا فرصت می یابی در پی فریب و
نیرنگ باش، دشمنان را از میان بردار و در صورت لزوم به
دوستان هم رحم مکن، در رفتار با مردم زورگوئی را بر
نرمش برتری ده، در باب هیچ چیز غیر از جنگ
میندیش...»

هر قدر می توانی غارت کن و زبان آنکه سر به شکایت
بر می دارد بیند. اما در هر حال بکوش که آزادیخواه جلوه
کنی. هیچ احتیاجی ندارد که با دلالت ظاهرآ معقولی
نقض عهد را پرده پوشی کنی. دنیا همیشه آمادگی دارد که
فریب بخورد. بهتر آن است که مردم از تو بینناک باشند نه
دوستدار تو...»

(خلاصه از کتاب «ماجراهای جاودان در فلسفه»
فصل «ماکیاول و مرید شیطان»، ص ۱۶۷ تا ۱۲۲)

من در حدود بیست سال پیش، کتاب «شهریار» ماکیاول
را که «محمود محمود» ترجمه کرده بود، خواندم و به هوش
افتادم که خلاصه ای از مطالب آن را به شعر در آورم و
اشعار ذیل را ساختم. البته در آن روزگار هیچ مجله‌ای
جرئت چاپ آن را نداشت، ولی امروز فکر نمی کنم که
انتشارش مانع داشته باشد.

پیروان ماکیاول



«ابوالقاسم حالت»

اگر آثار ماکیاول را نخوانده باشید، بیگمان نام او را بارها
شنیده‌اید. سیاست ماکیاولی معروف است. او در کتاب
مشهور خود که تحت عنوان «شهریار» ترجمه شده، به
پادشاهان توصیه کرده که برای رسیده به هدف از توسل به
هیچ وسیله‌ای، حتی دروغ، ریا، پیمان شکنی، نیرنگ،
فریبکاری و ستمگری خودداری نکنند. «هنری توماس»
که ماکیاول را «مرید شیطان» خوانده، اصول عقاید او یا
احکام عشره او را که اندرزه‌های دهگانه‌وی با شاهان و
شاهزادگان و فرمانروایان شمرده می شود، چنین خلاصه

* * *

پادشاهانی که جبار و سیمبل بوده‌اند
لنگه چنگیز و آتیلا و هرقل بوده‌اند
در فضای سینه مخلوق چون سل بوده‌اند
وز برای معده مردم چو رو دل بوده‌اند

در فریب جاهلان استاد کامل بوده‌اند
جملگی از پیروان «ماکیاول» بوده‌اند

طبعشان بسیار پست و عهدشان بسیار سست
دعوی ایشان درستی، کار ایشان نادرست
در فریب استاد شیطان، در بیدی چالاک و چست
در دغلبازی چنان ماهر که گوئی از نخست

در دبستان دغلبازی محصل بوده‌اند
جملگی از پیروان «ماکیاول» بوده‌اند

سخت گیر و سفله پر و بوده‌اند و جور کیش
ظلمشان کردست دلها ریش و خاطرها پریش
لیک با شیپور تبلیغات، از اندازه بیش
داستان‌های دروغین گفته‌انداز عدل خویش
تا عوام الناس پندارد که عادل بوده‌اند

جملگی از پیروان «ماکیاول» بوده‌اند
با زبان چرب و نرم اندر مقام سروری،

از برای مردمی از دانش و بیشنش بری
جسته‌اند از فوت و فن ماست مالی یاوری
عجز خود را کرده‌اند انکار با هوچی گری

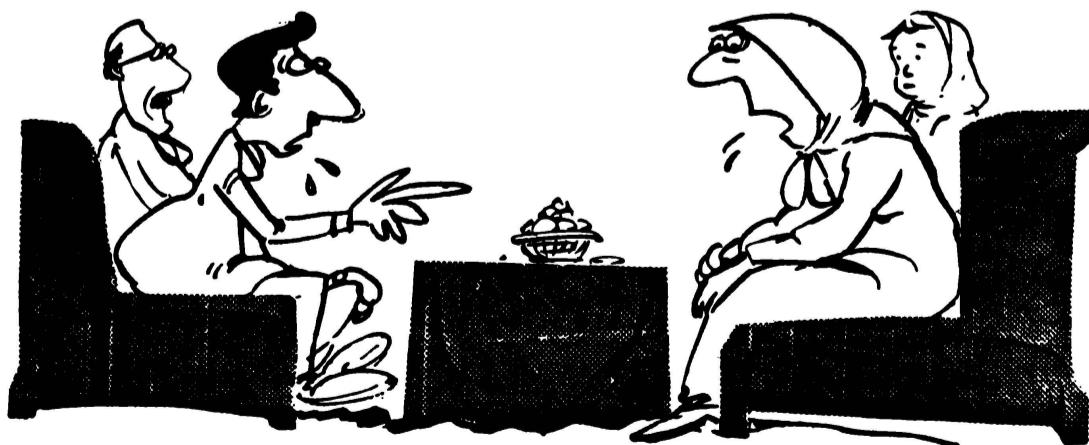
هر کجا درمانده از حل مسائل بوده‌اند
جملگی از پیروان «ماکیاول» بوده‌اند

جیب خود را بسته و کیف کسان را کرده باز
با قوانینی به ظاهر سودمند و چاره‌ساز
دست غارت کرده‌سوی کیس مردم دراز

ظاهر اهمرنگ مردان کریم و بی‌نیاز
باطنا همسنگ، با یک مشت سائل بوده‌اند

جملگی از پیروان «ماکیاول» بوده‌اند

«یک حقوق بگیر اگر هیچ خرج نکند، نازه بس از چهل سال می تواند یک خانه مسولی در یکی از
نقاط جنوب شهر بخرد.» - جراید



مادر عروس - خوب، به سلامتی... بعد از عقد کی می خواهید عروسی کنید؟!
داماد - ایشالا به امید خدا، چهل سال دیگه!!

دیحضر قل آقا...



متلک‌های نیشدار، از بجهه‌های ریشدار...!

ستون دیوانگان!

«پاک شیر» ضمن نگاه کردن به آخرین شماره مجله «گل آقا» گفت:

- بهتر است یک ستون هم مخصوص دیوانگان داشته باشیم.

«کنیز حاجی باقر» گفت: پس یک دیوانه هم لازم داریم که این ستون را سرپرستی کند و آن را بچرخاند.

«کل توبی» گفت: من دهیمیش به خودت!

سیر منطقی مطالب در گل آقا!

«خیار چمبر» به «شاگرد تنبل» گفت: من مقدار زیادی مطلب دام به تو، چرا هیچی از آنها چاپ نشده؟! «شاگرد تنبل» جواب داد: درست است. شما مطالبت را رد کردی به من. من هم آنها را رد کردم به «گل آقا»، «گل آقا» هم...

شاغلام ادامه داد: ... رد کرد به سبد!

ختم جلسه!

«غضنفر» ختم جلسه را اعلام کرد. ولی «لبو تنوری» همچنان مشغول خوردن میوه بود.

«تو دل برو» به او گفت: جلسه تمام شده.

«لبو تنوری» جواب داد: ولی میوه که تمام نشده!

«عراق برای راضی نگه داشتن نیروهای نظامی خودسی دارد انهرالاژرات تحریم های اقتصادی دور نگه دارد و آنان را لاظر غذائی و رفاهی موردنوجه فراوان قرار دهد.» — جمهوری اسلامی



مرغ بوتیمار!

قضیه مرغ بوتیمار را لابد شنیده‌اید. همان مرغی که لب دریا گریه می‌کند و می‌ترسد که روزی آب دریا تمام شود!

حالا قضیه خودمان است... ماهها دنبال یک کپسول گاز می‌گردیم و به دست نمی‌آوریم در صورتی که به نوشته روزنامه‌ها بزرگترین منبع اش را با ۵۷ هزار میلیارد مترمکعب، زیر پای خودمان داریم!

(دم بریده)

پیشرفت!

«کشورهای حوزه خلیج چه دیده‌اید؟ بلکه وزارت فارس به ایران فرآورده‌های نفتی نفت در آینده نزدیک از قطر می‌فروشد» — روزنامه کیهان. و شارجه، بیت نفت هم وارد پیشرفت اقتصادی را کرد! «سیمرغ»

نباشد گفت!

به اهل «ش» به زمانه بشر نباشد گفت بشر، به آنکه بود اهل شر، نباشد گفت به پا و دست، کسی آدمی نمی‌گردد به هر چه رنگ طلا داشت، زرنباشد گفت به نزد هر بشری در دل نباشد کرد سخن بغیر، در این رهگذر نباشد گفت هر آنکه او به غلط داشت ادعای هنر بر او هر آینه اهل هنر، نباشد گفت به زیردست بزن حرف خود به آرامی که حرف خویش به توب و تشر نباشد گفت بجز طریق محبت رهی نباشد رفت بجز کلام محبت دگر نباشد گفت چو شیر، گرچه هماره به بیشه دارد جای ولی به زوبه شل، شیر نر، نباشد گفت *

به عصر ما که سخنها زموشک است و اتم سخن ز قصه عصر حجر نباشد گفت سخن ز غول بیابان زو صف دیو و پری بگفته‌ایم ولیکن دگر نباشد گفت گذشت دوره «فرخ لقا و شمس وزیر» سخن زمردم حالا مگر نباشد گفت به محفلی که «گل آقاست» نقل مجلس ما دگر سخن ز عسل یا شکر نباشد گفت اثر اگر اثر «مرشد» است در عالم به هر نوشته و شعری «اثر» نباشد گفت!

- بین... باز هم
منو انداختی توی یك
چاله دیگر !!

فرستنده: «ناز خاتون»
(از آمریکا)



نیمه
نیمه
نیمه

«مدارس شبانه روزی در کلیه مناطق صحب المبوراحدات می شود.»

- کیهان



دلسوزی!

- دلم به حال اهالی لینینگراد می سوزد!
- چرا؟

- برای اینکه مواد غذایی در آن جا جیره بندی شده و اهالی در ازای ارائه کوبن، هر ماه می توانند تنها یک و نیم کیلو گوشت، نیم کیلو کره... خریداری کنند!
- راست می گویی به جان خودم! ما دلمان به حالشان نسوزد، کی می سوزد؟!

برج تاریخی!

تقریباً ۸۰۰ سال از عمر برج «پیزا» که در ایتالیا بنا شده است می گذرد.
این برج هر ماه وضعش ناجورتر و کج تر می شود ولی هنوز از پا در نیامده و هر جوری هست خودش را سربانگه داشته و از این جهت شباهت زیادی به کارمندان خودمان دارد، علی الخصوص در روزهای آخر برج!! «تولد برو»

باد!

رئیس بانک مرکزی اعلام کرد «سیاست اقتصادی آینده این بانک» حمایت از صنایعی است که کالا برای صادرات تولید می کنند. با توجه به اینکه سیاست سایر سازمانها نیز رفتاره رفته به سمت «تولید برای صادرات» پیش می رود، لابد در آینده تنها چیزی که کارخانهای وطنی برای داخل تولید خواهند کرد باد هوا است!

«شنگول»

- حالا حضر تعالیٰ مطمئنی که «باد هوا» زمینه صادراتی ندارد؟!

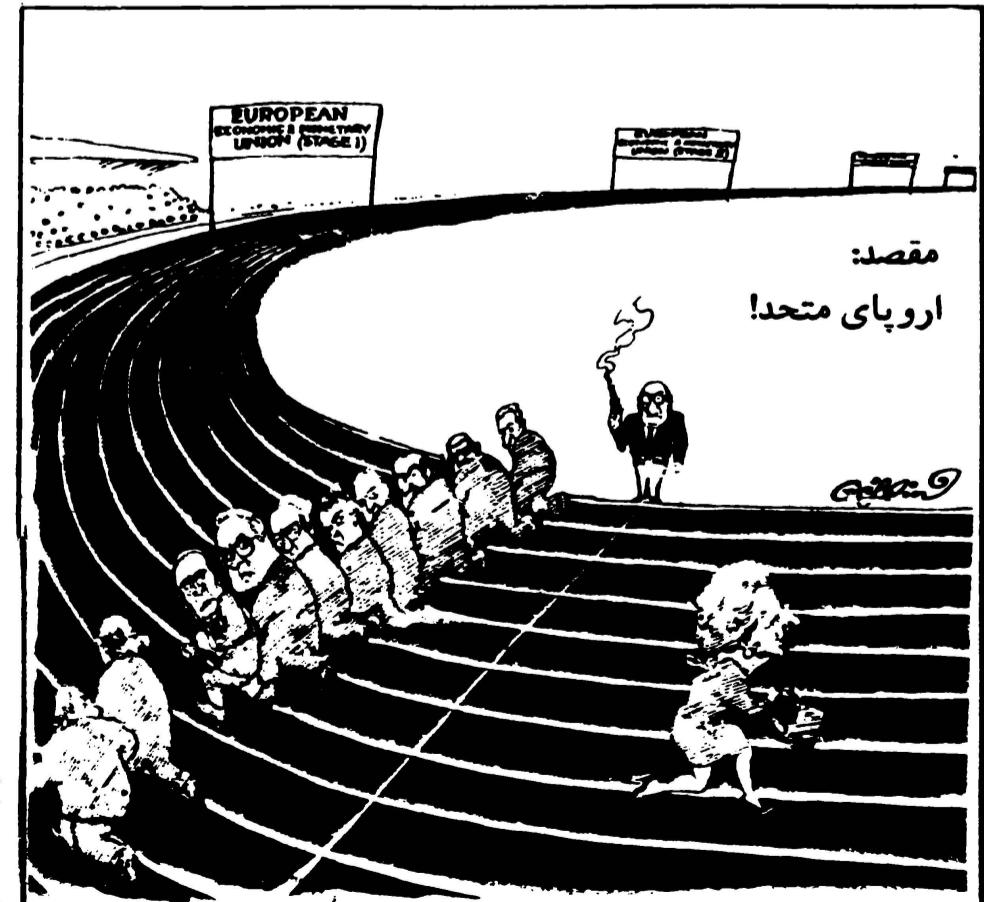
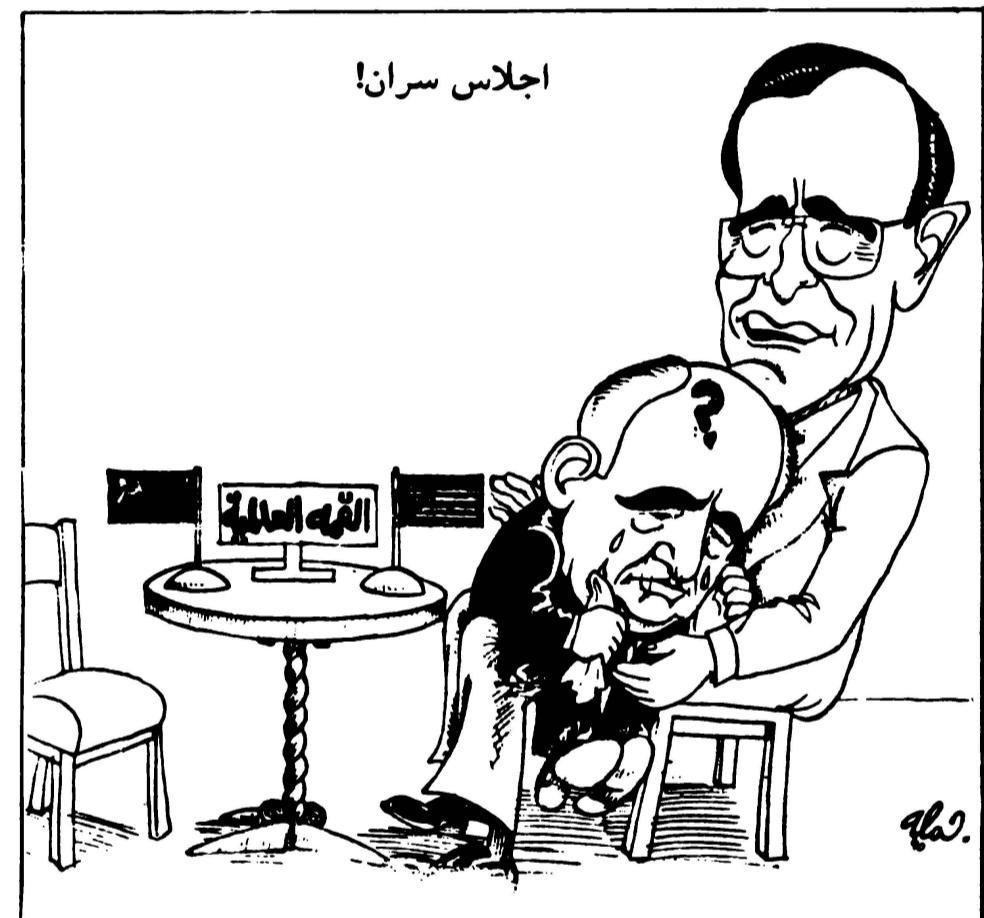
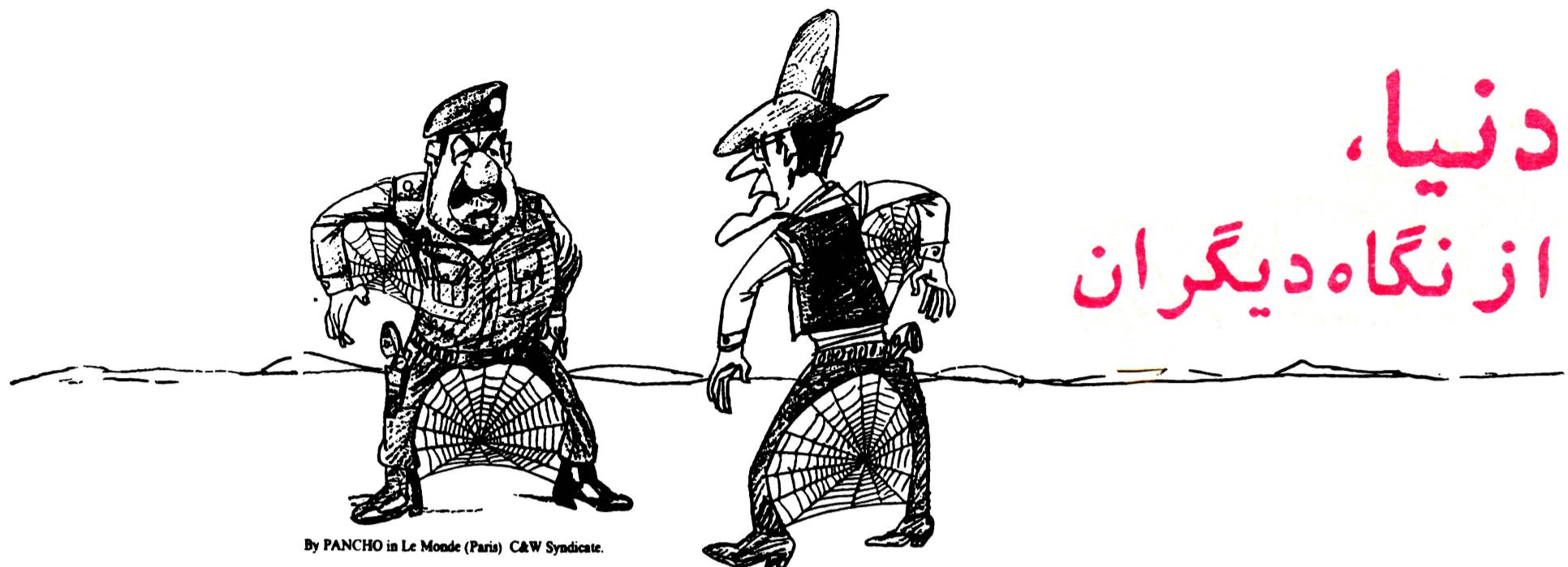
«سهمیه دارویی ۶ داروخانه مختلف در تهران قطع شد.»



کتاب مستطاب ابراهیم

از: ابوتراب جلی
چند روزی گذشت و آمد عید
رخت، هر کس به گوشهای بکشید
شهر شد خالی از انانث و ذکور
کوچه‌ها خالی از عبور و مرور
نشده هیچکس به شهر، مقیم
مانده تنها به خانه ابراهیم
گوشهای خفته دور از انتظار
آنکه خلقی از او شده بیدار
گوشهای خفته خوابها می دید
در جهان این ترانه می پیچید
«بت چوبین خدا شده، بگذار
تا که هیزم شکن شود بیدار»
چون زهر سو سر و صدا خوابید
پور آزر زجای خود جنبید
تبر بت تراشی بابا
بر گرفت و نهاد زیر عبا
رفت بکسر به سوی بتخانه
مخفي از چشم خویش و بیگانه
در بتخانه رازهم وا کرد
صحنه جالبی تماشا کرد
بت اعظم نشسته بر کرسی
با کمر بند و جقه و ارسی
تاجش از زر بیست و چار عیار
قیمتش شصت و شش هزار دلار!
شنلی روی دوش افکنده
کس ندانست قیمتش چنده؟
نzed او عدهای بتان دگر
زن و شوهر، برادر و خواهر،
پیش روی بت بزرگ، همه
جمع چون گرد حکمران، خدمه
هر یکی با حمایل گوهر
هر حمایل خراج یک کشور
شده بسن خانواده خاک نشین
تابتی شد از این بتان تزئین
ای بسا اشک و خون که توأم شد
تا چنین گوهری فراهم شد
خفت بسیار مرد و زن بی قوت
تا به دست آمد این چنین یاقوت
دیده‌ها شد زاشک حسرت، پر
تابه دست آمد این جواهر و فر
ادمه داد

دنیا، از نگاه دیگران



کل رضا

صاحب یک قنادی با اهدای یک اتومبیل بنز به شهیداری
جواز کسب گرفت



مشتری - جواز کسب غیرقانونی که گرفتی، دیگه چرا
گرانفروشی می کنی؟!
صاحب - آخه قراره یک «بی.ام.و» هم تا چند روز دیگه
بدم!

تهران!... «م.م. توییا»

بدا تهران و دود بی مثالش
خداؤندا، عوض کن وضع و حالش
جنوب و شرق، دود و خاک دارد
ندارد غرب، فرقی با شمالش
ز «ده» هر کس بیاید سوی تهران
شود این زندگی حتماً وبالش
به صفاها بگذرد عمر عزیزش
رود بر باد، روز و ماه و سالش
بگیرد حال و احوالش اتوبوس
کند افزوده برد و ملالش
خدایا کو فضای پاک و آرام؟
که می میرم من از شوق وصالش!



دکتر - شربتی که نوشته بودم مؤثر بود؟
مریض - بلله آقای دکتر ... طبق دستوری که روی
ششهاش نوشته بود، درش را محکم بستم و گذاشت جای
خنک!!

قابلمه!

صیح از منزل که
می خواستم بیایم بیرون
خانم گفت: شب که
بنز گشتنی با خودت چند تا
قابلمه و آبکش و بادیه هم
بخر بیاور.
با تعجب گفتم: برای
چی؟!

گفت: خدا پدرت را
بیامرزد که از قافله خیلی
عقبی.

گفتم: از کدام قافله؟
از قافله قابلمه؟!

گفت: نخیر... از
قافله ماهواره...! همان که
قرار است برنامه تلویزیونی
پخش کند!

گفتم این موضوع چه
ربطی به بادیه و قابلمه دارد؟!

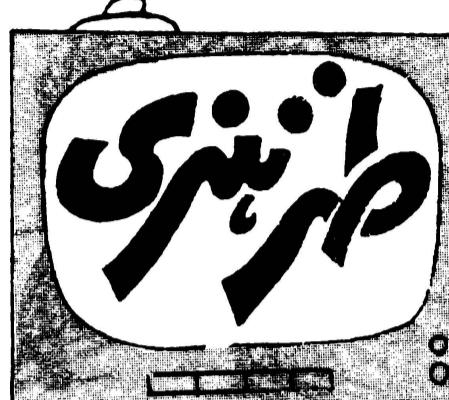
گفت: مگر یادت
رفته؟ چند سال پیش هم تب
نصب قابلمه و آبکش و بادیه
روی آنتن های تلویزیون بالا
گرفته بود. حالا می ترسم
این بار دیر بجنبیم، قابلمه و
آبکش توی بازار نایاب شود
و سرمان بی کلاه بماند!
«خیارچیمیر»

وعده مشروط

شوهر - در صورتی که
صاحب خانه، اجاره این ماه
را به من ببخشد، سر این ماه
برایت مانتو می خرم!
زن - عجب! وعده
مدت دار می دهی، آنهم با
شرط و شروط؟
شوهر - ای
بابا... نهضت سواد آموزی با
آنهمه تشکیلات و بودجه
اعلام کرده در صورت
تصویب مجلس، حقوق
کارکنانش را اضافه خواهد
کرد! آن وقت توبه من کارمند
یک لاقبا ایراد می گیری
که چرا وعده مشروط
می دهم؟!
«بلبل لال!»

«هنر برتر از گوهر آمد پدید»

ولی نوبت ما که شدور پریدا!



شایعات هنری

«لبو توری»

می گویند: در یک فستیوال سینمایی که در یکی از
کشورهای خارج برگزار شد چون امسال هیج فیلم ایرانی
شرکت نداشت در پایان به هیج یک از فیلم‌های شرکت
کننده جایزه‌ای تعلق نگرفت و ناگزیر تمام جایزه‌ها،
مجدداً به فیلم‌های ایرانی شرکت کننده در سال قبل که
جایزه‌های آن سال را نیز برده بودند تعلق گرفت!

* * *

می گویند: تعداد بیشمایر از دست اندکاران
فرستنده‌های تلویزیون کشورهای خارج بعد از دیدن
قسمت‌هایی از سریال «ائینه عبرت» از تهیه کننده،
کارگردان، و هنرپیشگان این سریال دعوت کرده‌اند تا در
یک فرصت مناسب یک سریال تلویزیونی هم برای آنها
تهیه کنند تا درس عبرتی باشد برای تماشچیانی که از
سریالهای آنان انتقاد می کنند!

* * *

می گویند: ممکن است وزارتخارجه، شرکت فیلم‌های
ایرانی را در فستیوالهای خارجی منع اعلام کند. علت
منوعیت این است که چون با شرکت فیلم‌های فارسی در
این فستیوالها، دیگر هیچ کشور دیگری قادر نخواهد بود
جایزه‌ای دریافت نماید لذا ممکن است این امر در روابط
دیپلماتیک ایران با سایر کشورها اثر منفی به جای گذارد!

* * *

می گویند: با زیاد شدن تعداد هنرپیشگان وطنی که هر
روز با نمایش یک فیلم ایرانی به تماشچیان معرفی
می گردند، احتمال دارد تعداد هنرپیشگان از مردم عادی
زیادتر شده و بیم آن می رود با هنرپیشه شدن بقیه مردم
عادی، سینمای فارسی بدون تماشچی بماند! در صورت
ادامه این روند، دو راه در پیش است: یا دولت تعدادی از
هنرپیشه‌ها را به خارج صادر کند! و یا بخش خصوصی
تعدادی تماشچی از خارج (با ارز رقبتی) وارد نماید!

لب!

«کارگاه تولید «روژلب» تقلیبی شناسایی و کشف
شد.» - کیهان

- قابل توجه شاعرانی که در صفحه لب ولوچه یار

شعر می سرایند!

«ق»

- و خیال هم می کنند که شاخ غول را شکسته‌اند!

کل راتا

نامه‌تان در کجای آبدارخانه بوده که ما توانسته‌ایم تازه آن را چاپ کنیم؟ لابد برنامه‌ریزی سازمان هوایپیمایی هم چیزی است مثل برنامه‌ریزی آبدارخانه خودمان!

□ تهران - «نق نقو»:
 «ممکن است از اولیای امور سوال کنی که چرا ما باید خبر دریافت وام از خارج را توسط منابع بیگانه کسب کنیم؟ مثلاً به چه دلیل خبرگزاری خودمان خبر دریافت وام ۱/۸ میلیارد دلاری از فرانسه را از روزنامه «الاتحاد» چاپ امارات متحده نقل می‌کند و نه از طرف مقام مستول ما؟»
 - اولاً که وام نیست، اسمش یک چیز دیگر است!
 ثانیاً امارات متحده، همسایه ماست و در قدیم هم حال و روز همسایه را از همسایه می‌پرسیدند!

□ اصفهان - سعید فیضی:
 «خاطر مبارک گل آفایو را به فرمایش معاون دانشجویی وزارت بهداشت وغیره...! مندرج در اطلاعات جلب می‌کنم:

هر یک مصلحه مطبوعاتی لز سوی معاون دانشجویی وزارت بهداشت، بیان و اموزش و زنگنه

تسهیلات جدید برای دانشجویان رشته‌های علوم پزشکی اعلام شد

بفرمایید دانشجویان رشته‌های غیرپزشکی چه هیزم تری به مسئلان فروخته‌اند؟
 - ما در این قبیل موارد، چیزی عرض نمی‌کنیم. فلندا عین عرایض تان را چاپ کردیم، بلکه خود آن برادران، فرمایشاتی! بفرمایند که اگر قرار است تروختشکی بسوذ بی تقصیر بوده باشیم!

□ تهران - «ع - م»:

«کارمند بازنیسته آموزش و پرورش هست و می‌خواهم از دست تعاونی فرهنگیان شکایت کنم. به کجا بروم شکایت؟»
 - پیش خودمان! خیال کردی، این صفحه گل آقا خوانندگان را الکی دائز کردیم؟

□ اصفهان - «حمیدی»:

«مهرماه سال ۱۳۶۸ دانشگاه صنعتی اصفهان اقدام به فروش دوچرخه جهت اساتید و دانشجویان نمود و از هر نفر مبلغ ۲۰۰۰ ریال دریافت کرد. اخیراً آگهی کردانه: آنها بی که مایلند دوچرخه دریافت دارند ۳۰۰۰۰ ریال دیگر بپردازند و آنها بی که نمی خواهند باید چندماهی صبر کنند تابعه پولشان پرداخت شود! حالا ما مانده‌ایم چکار کنیم؟»
 - پدرجان! درس و مشقت را ول کرده‌ای
 چسبیده‌ای به دوچرخه که چی؟
 استاد و دانشجو باید نظربلند باشند. دو سه سال صبر کن، به شما هلیکوپتر می‌دهند!
 ارادتمند خوانندگان کرام: شاغلام!



□ تهران - «مجید نوشخند»:
 «در خیابان دولت یک تعاونی داشتیم که چندی است تمام اثاثیه تعاونی را به خیابان ریخته است (عین قضیه شما که گل آقا باشی، چه فکر می‌کنی؟) - گل آقا را نمی‌دانیم. ولی ما که شاغلام باشیم فکر می‌کنیم که شما چه تعاونی بزرگی داشتید که یک دانشگاه توییش جا می‌گرفت و قدرش را نمی‌دانستید!

□ تهران «م - م»:
 در راستای قرار گرفتن امر «تولید» در صدر الوبت‌های اقتصادی، خاطر شریف را به آگهی زیر، مندرج در بعضی جراید مستحضر می‌دارد:

تولید کننده انواع دستگاه‌های شهریاری و تکان دهنده (قیل - سوسنار - اسب - الاغ و غیره)

جسارتا، ما را از رهنمودهای خودتان بی نصیب نفرمایید!
 - آقای میم - میم!
 نامه حضر تعالی را استثنائی به عرض گل آقا رساندیم. فرمودند سوالتان را مشخص تر مطرح فرمائید، به روی چشم، رهنمود هم می‌دهیم!

□ مشهد - «خانم گل»:

□ تهران - بلال فروش:
 «عیال بیچاره من (توضیح آنکه شغل اصلی بنده کارمندی دولت می‌باشد!) گاهگاه یک چیزهایی عجیب و غریب می‌گوید.

همین دیروز توی آشپزخانه با خودش می‌گفت: خونه خودمون - ماشین خودمون - فرش خودمون و... مادر زن بنده می‌گوید: شما بچمام را «چیز خور» کردی، چه کنم؟»
 - بد مادر عیال تان عرض کن: ما کارمند دولتیم. در خانه‌مان خوردنی کجا بود که دختر تان را چیز خور کنیم!

□ تهران - «سوزن»:
 «چرا حقوق معلمها را بالا نمی‌برند و علت آن را بالا رفتن تورم اعلام می‌کنند؟ در حالیکه حقوق بعضیها ناشست درصد بالا رفته است. ضمناً می‌خواستیم بپرسیم آش شلم شوریا چطور درست می‌شود.»

□ مرد حسابی، با این حقوق معلمی، آش شلم شوریا درست می‌کنی که چی؟ مخلفاتش گران تعام می‌شود. فلندا یک سوال دیگر بفرما!

□ تهران - «جعفری»:
 «در تابستان ۱۳۶۲ فروشگاه تعاونی فرهنگیان اعلام کرد که سهامداران می‌توانند جهت دریافت دو قلم کالای اساسی، یکی به قیمت زیر دو هزار تومان و دیگری بیشتر از آن، ثبت نام کنند. در مهرماه امسال بخشش‌نامه‌ای صادر شد که حکایت از عرضه کالاها با ارز رقابتی می‌گرد.
 دریافت و تحويل کالا مشروط به شرایطی بود. مهمترین آن: ارائه گواهی پزشک مبنی بر بیماری کارمند، برای دریافت ماشین لباسشویی! و واریز مبلغ ۲۴۰۰۰ تومان (آنهم علی‌الحساب) خدا از گل آقا بی کمتنان نکند، یک رهنمودی بفرما!»

- رهنمود را می‌خواهی چه کار؟ شما یک وام بانکی می‌خواهی و یک آشنا در تعاونی! البته ماشین لباسشویی هم می‌خواهی که خوشبختانه بازار سیاهش احتمالاً در همان همسایگی تعاونی هست!

□ شهرک قدس - «حقوق بگیر»:
 «فرزندم دو ماهی است که معلم شده (البته حالا که داریم نامه ایشان را چاپ می‌کیم پنج ماهی شده! - شاغلام) و به من می‌گوید: سی سال پیش که معلم شدی، حقوق قدر بود؟ می‌گوییم هفتاد دلار! بندهزاده می‌پرسد: حقوق من چی؟

گل آقا جان! ما به این بندهزاده چی عرض کنیم؟»
 - شما بفرما که با چه ارزی محاسبه کنیم؟ دلار آزاد - صادراتی - ترجیحی - بیماری - توریستی - رقابتی - رفاقتی...؟
 زیرا که خوشبختانه این روزها در اثر مساعی مسئولان امور پولی و مالی صد و چند جور ارز داریم! هر کدام از دیگری، بهتر!

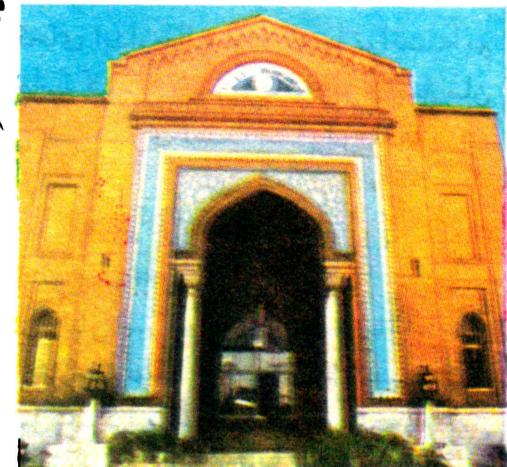
کل راما

بانک تجارت پیشرو در پرداخت سود سپرده‌های بلندمدت تا ۱۳٪ راس سه ماه



- من هم تو ش مانده‌ام...
کاش «بانک تجارت» در
غزین شعبه داشت !!

- قربان! فتح هندوستان
 تمام شد! حالاطلاها
 را چکار کنیم؟



پانزده کتاب در یک کیف

از گندم تانان، از درخت تامیز، از گل تاعسل، از سیمان از تاپل، از دریاتانمک، از نفت خام تا بنزین، از کاکائو تاشکلات، از بینبه تالباس، از کائوچوتالاستیک، از گرافیت تامداد، از سنگ آهن تاقاشق، از ملasse تاشیشه، از جنگل تاز غال سنگ، از خاک تا آجر، از هسته تا گلابی

- بیخشید آقازاده کامپیوتر داره که این همه اطلاعاتش زیاده؟!
- نه بابایک دوره کتاب دانستنی های کودکان خوننده!

۱۱۰



پانزده کتاب در یک کیف
تقدیم شده در دفتر ویرایش
بهای هر جلد: ۲۰۰ ریال
بهای دوره پانزده جلدی
باکیف: ۳۰۰۰ ریال

مراکز فروش:

■ فروشگاه و نمایشگاه مرکزی: خیابان فردوسی بر وبروی فروشگاه شهر و روستا، تلفن ۳۱۲۱۰۰ ■ فروشگاه شماره ۲: خیابان انقلاب، نبش خیابان اردبیلهشت، بازارچه کتاب ■ فروشگاه شماره ۳: خیابان انقلابیه خیابان ۱۶ آذر، جنب دبیرخانه دانشگاه تهران غرفه های کتاب در فروشگاههای قدس

BLUES

«چائی نامہ» «نازک نارنجی»

بیالطفی ای «شاغلام» عزیز
به من ده از آن چای ناب و تمیز
عطای کن مرا دیشلمه مفتِ مفت
در آن استکان‌های گردن کلفت
به من ده که بی چای افتاده‌ام
ز مخموری از پای افتاده‌ام
سرم می کند دیم دی دیم، دام ددنگ
فلک پیش چشم شده تیره رنگ
به عکس «گل آقا»، خل آقا شیم
به چان سبیلت، شل آقا شدم!
چرا چای بی بتنه کمیاب شد؟
چرا ناگهان چای‌ها آب شد؟
صفش را ببین از کجا تا کجاست
دراز است و دیلاق و بی انتهای است
میان صف آن چلاق است پای
چرا شیر تو شیر شد وضع چای
مرا قوت روزانه جز چای نیست
خورم چای بین چهل تا دویست!
فلان قهوه‌چی، دکه‌اش بسته شد
که از چای و کمبود آن خسته شد
بده «شاغلام»، مژده چای ناب
که صبح سحر من بپرم زخواب
بساط سماور فتاهه زکار
نمی خیزد اکنون زقوری بخار
نه جوش و خروش و نه آن همه‌مه
کجا رفت آن نازنین دیشلمه
لبم از لب استکان دور شد
فرزتم به جان تو قمصور شد!
بده تا کنم سیر، آفاق را
کنم شارژ این هیکل چاق را
چو یک استکان چای را سر کشم
به هفت آسمان چون ملک پر کشم
چرا چای از دکمه‌ها و پرید؟
چرا ورپرید و چرا ته کشید؟
چه کس می تواند جوابم دهد؟
سپس بسته‌ای چای نابم دهد!

حد و حدود!
جناب گل آقا!
«بنده زاده» با خواندن
خبر زیر

دکتر غفوری فرد:

تا پایان سال جاری با خرید
وسایل ورزشی از خارج تا
حدودی کمبودهای ورزش
کثور هر قطع خواهد شد.
وی در پایان افزود: تا
پایان سال جاری تصمیم داریم
باوارد کردن وسایل ورزشی
کمبودها را تا حدود زیادی
رفع کنیم.

اینجور خیال کرده که
امسال «تاحدودی» صاحب
دوچرخه خواهد شد!
و اینجانب پدر
بندهزاده! از اینکه بالاخره
یکی پیدا شد که فرزندم را
(که حدود سه سال است
قول دوچرخه از ما گرفته) تا
حدودی خوشحال کند،
وظیفه خود می دانم از
ایشان تاحدودی! تشکر
بنمایم.
در پایان، خداوند به
گل آقا که نامهای
خوانندگان را تاحدودی
چاپ می کند، تاحدودی
عمر بدهد! «ب - بیچاره»

آگهی !
- همشریان محترم!
نگران قطع فاگهانی
«قوقولی قوقوی» خرس
خود نباشید.
دستگاه کامپیوترا
«قوقولی ...» زانه، رسید.

«به مناسبت کو بنم، شدن چام، در گیلان»



୧୮

هفته نامه طنز
سیاسی، اجتماعی، انتقادی
شانی - تهران :
ص.پ. ۱۹۲۹۵ / ۳۹۲۶
صاحب امتیاز و مدیر منقول
کیومرث صابری
شماره ۹ سال اول
سه شنبه
۱۳۶۹/۹/۲۷
چاپ : ایرانچاپ

«گالیندوپل» و
بقیہ قضایا!

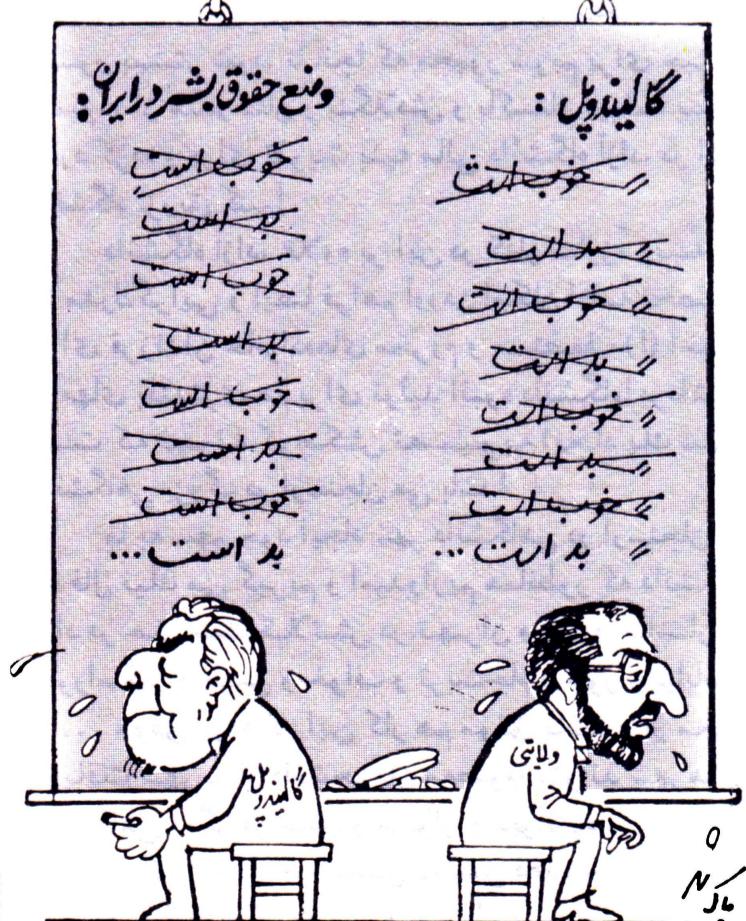
دارد، احتمالاً رسانه‌های گروهی خارجی درباره گزارش‌های «گالیندوپل» چیزهایی می‌نویسند و مسئولان ما هم با توجه به آن چیزها، جوابهایی می‌دهند، فلذا هر کس برای خودش یک برداشت‌هایی می‌کند که با برداشت‌های دیگران، توانی هفت‌صunar فرق و توفیر دارد!

با اینکه چند هفتمای هست که بد و بیراه گفتن به «گالیندوپل» (مأمور حقوق بشر سازمان ملل) رواج دارد، ولی هنوز حتی یک نفر پیدا نشده به ما بگوید این نامرد فلان فلان شده چه چیزهایی علیه ما گفته است! البته سربسته شنیده‌ایم که او بر اثر

بی اندیشی: یک تراویر مفترضانه‌ای ارائه کرده است. ولی اینکه چی چی گفته، ظاهراً همه عالم و آدم خبر دارند، الا خودمان که ناسلامتی جزو رسانه‌های گروهی هم هستیم! به نظر «شاغلام» که علاوه بر سمت آبدار چیگری، در تحلیل سیاسی هم مختصر تخصصی آن ملعون چه کرده بود؟! «قطب‌المالک»

منع حقوق بشر در ایران

- همشهريان محترم!
- نگران قطع ناگهاني
- «قوقولي قوقوي» خروس
- خود نباشيد.
- دستگاه کامپيوتری
- «قوقولي ...» زانې، رسید.



«جشنواره تئاتر کارگران به کار خود ماند داد»



- آخ... دستم... ترا خدا سنگ نندازین! قول میدم دیگه روی صحنه ظاهر نشم!

ترانه «عقاب»

گر اسرائیل می مردی، چه بودی?
به دوزخ راه می بردی، چه بودی?
همیشه می زند بر دیگران تیر
خودش هم تیر می خوردی چه بودی?

مکالمه!

اولی - ۲۴۰ میلیون دلار
اجناس، با بن کارگری
توزیع خواهد شد.
دومی - مرگ بر
آمریکا!
- یک سریال
تلوزیونی با نام «آقای دلار»
تهیه و پخش شد.
- مرگ بر آمریکا!
- بعضی از کسبه محل
کسب خود را تعطیل کرده و
سر چهارراه استانبول به
خرید و فروش دلار
مشغولند!
- مرگ بر آمریکا!
حسین آقا

دو خبر و یک تفسیر!

خبر اول: «سه ماه از
سال تحصیلی می گذرد، ولی
هنوز بعضی از کتب درسی
به دست دانش آموزان
نرسیده است.»

خبر دوم: با
راه اندازی کارخانه‌های
جدید، تولید کاغذ کشور سه
برابر می شود.»

تفسیر:
تا گواليه گاب شود!
دل صاحبیش آب شود!
«خیار چمبر»

خریداریم...!

«ی-و-و کل باشی»

سال‌های نه چندان دور، کوچه پسکوچه‌های تهران، شاهد حضور و پذیرای مردان دوره گردی بود که با چند دست لباس کشی و نیمدار به روی شانه‌های خود هر چند دقیقه یکبار صدای کش دارشان را در فضای کوچه‌ها رها می کردند که: آی... کت... شلوار... جلیقه... پالتو... می... خر... یم...!

چندی نگذشت که همان دوره گردها، دست به ابتکار تازه‌ای زدند: با چهارچرخهایی پر از انواع ظروف بلور و چینی و ملايين به کوچه‌ها آمدند تا آنها را بالباسهای دست دوم معافوه کنند! این روش ادامه داشت تا آنکه سیر صعودی قیمت‌ها به بی‌ارزش ترین اجناس بنا داد و این سنت را ساقط کرد و چون از چند سال پیش بعضی از خانواده‌ها با فروش لوازم منزل راهی دیار فرنگ شدند، همان دوره گردهای «کت و شلواری» کارشان بالا گرفت و این بار با وانتبارهای مجهز به بلندگو، کوچه‌پسکوچه‌های شهر را پیموده، انواع وسائل منزل را بطور شلم شوربا خریدار شدند!

حال با هم به صدای اعصاب خردکن این «قاراشمیش خ»‌های دوره گرد، در وزن و بحر و آهنگ: «مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن!» گوش می‌دهیم:

کت و شلوار و پالتو، کهنه و شیک را خریداریم
پوتین و جکمه آلمان و بلژیک را خریداریم
کمد، یخچال، قالی، میز و نیمکت، جاروی بر قی
اجاق کهنه و آلات موزیک را خریداریم
گرام و ضبط صوت و چرخ کوشت و گوبن و تابلو
کوبیسم، اپر سیونیسم و کلاسیک را خریداریم
بخاری، فرش ماشینی و تخت چوبی و بالش
بلور و ظرف نقره، جنس آتیک را خریداریم
پریموس، چرخ خیاطی، چراغ توپی و لامپا
ظرف چینی و جنس سرامیک را خریداریم
لحف گرسی، دوچرخه، رادیو، کولر، لباسشویی
پتو، آبمیوه گیری، کارد و گزیلک را خریداریم
سماور، دیگ، سینی، جالبی، آینه، قوری
سه پایه، سینخ، منقل پهن و باریک را خریداریم
لباس بچگانه، کیف و کفش و زاکت و مانتو
زعطر و ادکلن، تا پودر و ماتیک را خریداریم
مقوا و مجله، پاکت و روزنامه و دفتر
کتاب کهنه و نو، کارت تبریک را خریداریم!
گربکس و یاتاقان و سوپاپ و دنده و فرمان
کلاچ و باطری و قابلیق و لاستیک را خریداریم
به خنده رونمودم من به وانت باری و گفتمن:
بکو: یکدهمه سمساری و بوتیک را خریداریم
یقین تاسال دیگر می روی اطراف «مهرآباد»
که: آی هیا ز موشک، فاتوم و میگرا خریداریم
(*) اگر «بوتیک» و «میگ» قافیه نشده، از ضرورت است: به گفته مرحوم «اخوان ثالث»:

ضرورت به شعر، اینچنین کارها

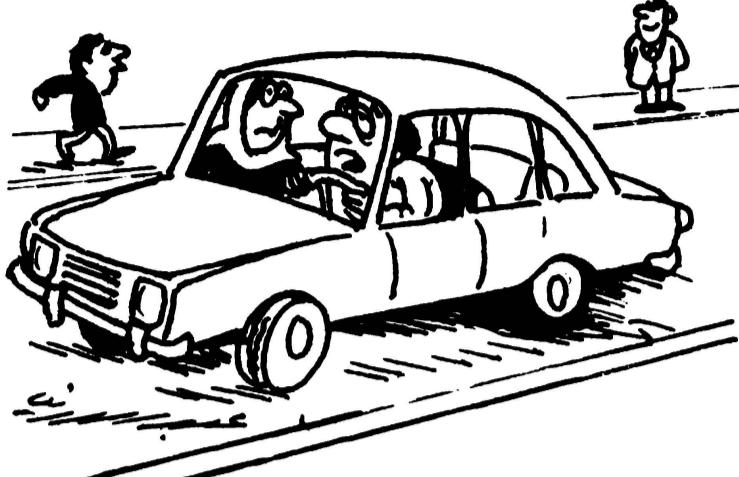
بکرد و کندباز هم بارها!

شهر دانشگاهی!

کار تأسیس دانشگاه آزاد خوشبختانه از شهرهای
بزرگ گذشت و به قصبات و آبادی‌های دور و نزدیک نیز
رسیده است!
با ادامه این روند، انتظار می رود ظرفیت
دانشگاه‌های آزاد بزودی از تعداد کل دیپلمهای بیکار
کشور بیشتر شود، تا آنچه که مجبور شویم برای جبران
کمبود، از هندوستان و بنگلادش و پاکستان دیپلمه بیکار
وارد کرده و برای تقویت بنیه مالی دانشگاه آزاد، در این
دانشگاه تزریق کنیم!
دانشگاه آزاد، علاوه بر این در کنار مبارزه ریشه‌ای
با مدرک‌گرایی و ایاضاً فراهم آوردن امکان ادامه تحصیل
برای فرزندان خانواده‌های محروم و مستضعف (!) اخیراً
گامهای بلندتری هم برای تولید انبوه دانشگاه! برداشته
است که نمونه کوچکش تصمیم به ایجاد یک شهر
دانشگاهی بزرگ در ارسنجان می باشد!
ما به سهم خود ایجاد شهر دانشگاهی در ارسنجان را
به فال نیک می گیریم و امیدواریم همانطور که دانشگاه
آزاد در حل مشکلاتش در تهران و قم و کاشان و
خوارسکان و طبس و خوف و تربت‌جام و خور و بیابانک
و ... موفق بوده، در این کار هم موفق باشد و از محل
دریافت شهریه از دانشجویان معصوم، بتواند شهرهای
دانشگاهی دیگر در خاش و مریوان و دیواندره و اشنویه و
علی‌آباد کتول و سرخه سمنان تشکیل دهد. حالا استدادان
آنها را از کجا بیاورد، مهم نیست! مهم، همین تابلوی
دانشگاه آزاد است که به سهولت بالا می رود!
«زبان در قفا»

کل آقا

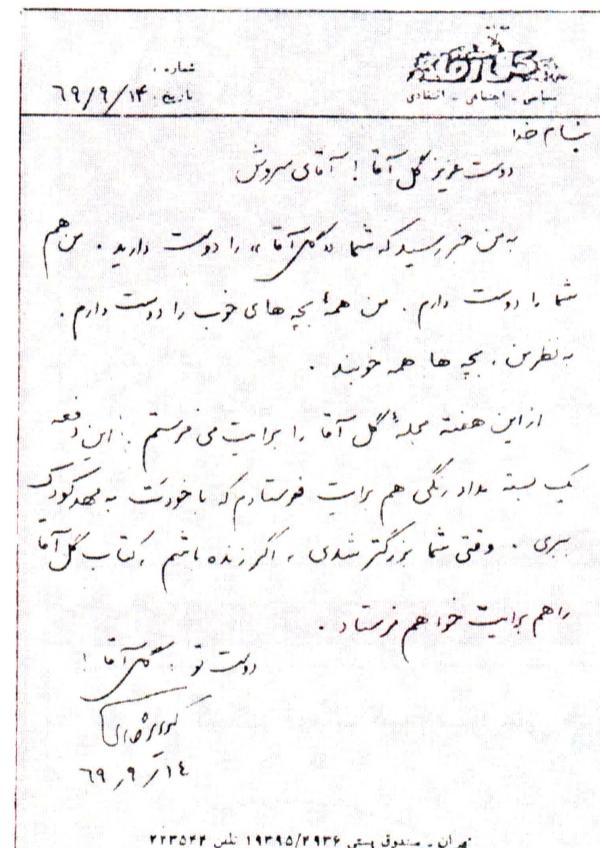
«راندگان می گویند عمر ما در راه بندان تلف می شود».



- داریم می رسیم به راه بندان! از بچه‌ها خوب نگهداری کن، ... دوهزار تومن به بقال سر کوچه بدھکارم، به او بده ... پنج هزار تومن به ...



- به من بیچاره کمک کنید ... ما هم یک روزی پولدار بودیم، رفتیم اسم بچه‌مونو توی مدرسه غیرانتفاعی نوشتم، به این روز افتادیم!!



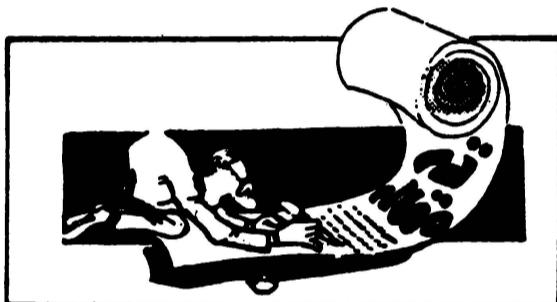
توصیه می کنیم «مجله گل آقا» را از دست بچه‌ها نگیرید. آنها به رنگ‌ها و کاریکاتورها علاقه دارند. اما این کار فایده دیگری هم دارد. کودکان شما از خردسالی با مجله‌ای آشنا می شوند که «لبخند» را تبلیغ می کند. زیبائیها را می شناساند. فهم سیاسی را تقویت کرده. قوه درک مسائل اجتماعی را بالا می برد. اخلاقیات را محترم می شمارد و قدرت تشخیص نیک و بد ایجاد می کند و بدآموز نیست ... و آخرین فایده‌اش اینکه به ما امکان می دهد که تبلیغ کنیم :

مجله گل آقا

برای مردم : از ۲ ساله تا ۲۰۰ ساله!

□ حرف و سخن، زیاد است و جا، اندک. نگویند چرا «غضنفر» اینهمه پر چانگی می کند. ما سنگ صبور شماشیم. شما هم سنگ صبور ما باشید! خدا حافظ تا هفته دیگر مخلص همه‌تان «غضنفر»

خنده‌رو هر که نسبت از ما نیست اغم در چنسته گل آقا نسبت نداشت



غضنفر و ابواب جمعی «گل آقا» خدمت خوانندگان مهربان و عزیز، سلام مخصوص عرض می کنند.

اما بعد:

□ «شماره اول را نداریم... تا رسیدیم شماره ۲ تمام شده بود...» کسانی، هر روز (از تهران و شهرستانها) تلفن می کنند و ما فعلًا شرمنده‌ایم. دلمان می خواهد که این مشکل را در آینده، اگر بتوانیم، به نحوی حل کنیم. فعلًا انجام این تقاضا برای ما مقدور نیست. اما اینکه کسانی تلفن بکنند و بگویند: «شماره پنجم را پیدا نکردم». «شماره ۴ به دستم نرسید»... از آن حرفاهاست! تقاضا داریم که مجله را سر وقت بخرید. ما تشكیلات اداری مختصری داریم و فعلًا قادر نیستیم بین نوع درخواستهای منطقی، پاسخ مثبت بدھیم. با ما باری کنید. دست و بالمان که باز شد، مخلص شما هم هستیم.

□ پسر دو ساله‌ای بنام «سروش» با مجله «گل آقا» می خوابد! والدینش به ما گفته‌اند که تا خوابش نبرد و مجله را از دستش به آرامی خارج نکنیم، آن را به هیچکس نمی دهد.

ما به دستور «گل آقا» اسم سروش را در فهرست گیرندگان مجانی «گل آقا» ثبت کردیم و اولین بار آن را با یک جعبه مداد رنگی (در حد وسع مجله) و یک نامه به خط گل آقا برای سروش فرستادیم. اینهم نامه گل آقا به سروش

رفع اعتیاد...!

سر منشأ ذلت و تباہی
در جامعه رفع اعتیاد است
این درد کثیف خانمانسوز
از چیست که رو به ازدیاد است

* * *
ترویج قاچاق، عهد طاغوت
ترفند پلید اهرمن بود

تریاک کشیدن و هروئین
اسباب فساد مرد و زن بود

* * *
فرض است که باندهای قاچاق
معدوم شوند با صلافت
سوگند که قلع و قمع این قوم
کاری است، فراتر از عبادت

* * *
این سوی ولی چمیز لنگ است؟
«مسئول» به چنگ چند فکر است
این است که اعتیاد و فحشا
با این که عجوزه است، بکراست

* * *
از بهر خدا به فکر باشید
امروز، مسامحه روانیست
طاعون بزرگ قرن، قاچاق
آلودگی بد هوا نیست

* * *
مردم همه انتظار دارند
معتاد شود چو غنچه شاداب
بردار رود سر قاچاقچی
«مسئول! خطاست، خرخ و خواب
مشهد - «زیون دراز»

کلپت

